راوی اول شخص

از این کتابا

س. محمود حسینی‌زاد
مترجم و نویسنده

نوشته‌ام قبلاً دو سه بار در مورد نمایشگاه کتاب. مثلاً اینکه نمایشگاه کتاب تهران بیشتر بازار کتاب است که در نوع خود هم اشکالی ندارد. می‌دانیم که بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ناشرها در همین چند روز بازار کتاب است. از طرفی هم جماعتی که در طول سال ابداً سراغ کتابفروشی‌ها و خریدن کتاب نمی‌روند، اینجا می‌آیند و به هر دلیل در کنار آبمیوه و چیپس و پیتزا و تی‌شرت و عینک آفتابی و آلبالو خشکه و بستنی، کتاب هم می‌خرند. خیلی هم خوب است. یا مثلاً قبلاً درباره نمایشگاه کتاب فرانکفورت یا لایپزیک نوشته‌ام و مقایسه آنها با اینجا. اما در این «نمایشگاه- بازار» به مواردی هم برمی‌خوریم یا از مواردی می‌شنویم که جالب است. حالا نمی‌دانم اینها برمی‌گردد به سیاست‌های حمایت از نشر و کتاب یا از همان تصمیم‌های یکباره است که سابقه‌اش در حوزه‌های اداری زیاد است.

- مثلاً می‌بینیم که بعضی از ناشرها ناشرتر هستند و بعضی‌ها نه. ناشرهایی که خب می‌دانیم کتاب‌هایشان عمدتاً توسط ادارات و کتابخانه‌های دولتی خریداری می‌شوند، در بهترین و بزرگ‌ترین غرفه‌ها جا دارند. مکان‌های چشمگیر. اما ناشرهایی که سالی چندین و چند کتاب پرفروش چاپ می‌کنند، در غرفه‌های ۱۲ متری جا می‌گیرند. بامزه‌تر آن غرفه‌هایی است که وسطشان ستون است! باور کنید. یک عالم چک و چانه باید بزنند که آقا این ستون خودش کلی فضای این ۱۲ متر را گرفته!

- مثلاً متوجه می‌شویم که اصل «کتاب» است و نه کتاب‌سازها. یکی از انتشاراتی‌ها را می‌شناسم که از مترجمان و نویسنده‌هایش دعوت می‌کند تا در غرفه باشند و کتاب امضا کنند و اینها. پارسال شنیدم که ناشر می‌خواسته تبلیغ بیشتری بکند، مثلاً پوستری، پارچه‌نوشته‌ای. اما گفته بودند فقط می‌تواند یک اطلاعیه کوچک بزند و حضور مترجم و نویسنده را اعلام کند. همین. حالا در آن ازدحام کی متوجه آن اطلاعیه می‌شود؟ چند سال پیش یادم هست که در نمایشگاه (وقتی هنوز در محل قدیمی بود) حتی از بلندگو حضور نویسنده‌ها و مترجمان در غرفه‌ها اعلام می‌شد.

- مثلاً متوجه می‌شویم که علاقه و تمایل خواننده‌ها در شهرستان‌ها و استان‌ها به کتاب‌های جلد زرکوب و جلد مقوایی با مباحث کمی فلسفی زیاد است. یا شاید هم سیاست خرید آنهاست. گروه‌گروه آدم می‌بینیم مثلاً با اتوبوس و مینی‌بوس آمده‌اند و بسته‌ها و کارتن‌های متعدد از این کتاب‌ها را حمل می‌کنند. پارسال در غرفه یکی از دوستان بودم. دو جوان آمدند و به چند کتاب ترجمه خیلی علاقه نشان دادند. معلوم بود کتابخوان‌اند. پرسیدم خب چرا نمی‌خرید؟ گفتند ما خرید کلی می‌کنیم برای فلان دانشگاه و لیست داریم و اجازه نداریم «از این کتابا» بخریم! و از همین حرف‌ها.

مرور

مروری بر مجموعه «تندیس‌های جیبی»

کم‌برگ‌های خوش‌خوان

سیدمصطفی رضیئی
روزنامه‌نگار

یازده عنوان از مجموعه «تندیس‌های جیبی» تاکنون به همت «کتابسرای تندیس» منتشر شده‌اند. کتاب‌هایی که در چند مساله با هم مشترک هستند؛ قطع‌شان که پالتویی است، تعداد برگ‌شان که زیر ۷۰ صفحه است، قیمت‌شان که ۱۵۰۰ تومان است و تیراژشان که ۱۵۰۰ نسخه است. جلدهای تاکنون عرضه‌شده در این مجموعه، در یک مساله دیگر هم مشترک هستند؛ همگی کتاب‌هایی هستند که انتشارات «پنگوئن» به افتخار هفتادمین سالگرد فعالیت خود منتشر کرده است. جعبه‌ای چوبی و خوش‌نقش و نگار با مارک پنگوئن که ۷۰ عنوان کتاب را همراه خود به خواننده هدیه می‌دهد.

اگر کسی کتابخوان باشد، نمی‌تواند بر اهمیت این نشر معروف، خدشه‌ای وارد کند. پنگوئن در طول هفت دهه فعالیت خود، تعداد قابل‌توجهی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان فرهنگ، هنر و ادبیات را به جهانیان ارزانی داشته است و کتاب‌های عرضه‌شده در این مجموعه، هر کدام یادآور خاطره یکی از نویسنده‌ها یا کتاب‌های مشهور این نشر هستند. اولین جلد مجموعه با عنوان «عمارت معصوم» نوشته پی دی جیمز و با ترجمه شیوا مقانلو، به یادبود یکی از مشهورترین جنایی‌نویس‌های انگلستان کار شده است. این خانم برابر کسانی چون آگاتا کریستی کتاب کار کرده و از آثارش فیلم‌ها و سریال‌های مختلفی عرضه شده. حالا در این نسخه با ویرایش مجدد، بخشی از یک رمان بلند ایشان را طوری تغییر داده‌اند که برابر کتابی کوتاه و خوش‌خوان بشود. به این وسیله، هم یادی از نویسنده شده، هم نگاهی دوباره به ایشان انداخته شده و در نهایت نسل جدید کتابخوان‌ها را با نثر و سبک ایشان آشنا ساخته‌اند. همه کتاب‌ها نسخه‌های خلاصه‌شده نیستند. جلد دیگری که خانم مقانلو ترجمه کرده‌اند، با عنوان «ستاره‌ها» نوشته پل ثرو، نسخه کامل اثر است.

در ایران البته یک خاصیت جدی دیگر هم در کلیت مجموعه وجود دارد. درست که تعدادی از نویسنده‌ها در کشور ما هم معروف هستند. مثلاً «هفده انگلیسی مسموم» نوشته گابریل گارسیا مارکز با ترجمه مهسا ملک‌مرزبان، سه داستان از این نویسنده شهیر و برنده نوبل ادبیات را همراه خود کرده. ما او را می‌شناسیم و بیشتر نوشته‌هایش به فارسی هم ترجمه شده‌اند. البته در نسخه جدید می‌توان سه داستان را خواند که صرفاً رئالیستی هستند و علاقه‌ای به بخش جادویی نوشته‌های مارکز نشان نمی‌دهند. در مقابل این نویسندگان ما با تعداد زیادی نام جدید روبه‌رو می‌شویم که پیش از این چیزی در موردشان نخوانده یا حتی نشنیده بودیم.

بعضی از کتاب‌ها، پیش از این به صورت کامل ترجمه و منتشر شده بودند مثلاً «راهی به بالای آسمان» نوشته رولد دال با ترجمه مهسا ملک‌مرزبان. خاصیت این کتاب، یکی ترجمه دیگری است که از داستان‌های کوتاه و هیجان‌انگیز رولد دال به بازار رسیده و انتخاب دیگری مقابل چشمان خواننده قرار می‌دهد. از سویی دیگر به خواننده آشنا با آثار این نویسنده، اجازه می‌دهد نگاهی مجدد به نوشته‌های رولد دال انداخته و به بازخوانی خاطره‌های گذشته مشغول باشد. به خواننده جدید رولد دال هم اجازه می‌دهد مشت نمونه خروار نوشته‌های او را ببیند و شاید مشتاق این شد که به‌دنبال خوانش نوشته‌های دیگر او برود، همان طور که شیوا مقانلو بعد از آشنایی با پی دی جیمز از طریق این مجموعه، به دنبال ترجمه رمان‌هایی از این نویسنده رفته است.

«دیوار چین» نوشته فرانتس کافکا با ترجمه اسدالله امرایی، کمی متفاوت از کتاب رولد دال است. کافکا این خاصیت را دارد تا در هر ترجمه مجدد، که خوشبختانه هر کدام توسط یکی از مترجم‌های نام‌آشنای ما انجام شده است، چهره جدیدی به خود بگیرد. این داستان‌ها پیش از این چندین بار ترجمه شده بودند اما بسته به اینکه از کدام زبان و با کدام سبک ترجمه شده باشند، به مترجم و خواننده این اجازه را می‌دهند تا چهره‌های تازه‌ای از یک داستان به دست آورند. کافکا لبریز از جناس، سمبل و استعاره است، دست مترجم باز است تا چگونه مسیر خودش را طی کند.

کتاب‌ها ژانرهای گوناگونی را دنبال می‌کنند. از «فراموشی» نوشته زیگموند فروید با ترجمه حسن اکبریان‌طبری که یک مقاله بلند در زمینه روانکاوی و جامعه‌شناسی است، تا «رز ۱۹۴۴» نوشته هلن دانمور با ترجمه شیرین ملک‌فاضلی که داستان‌های رئالیستی را دنبال می‌کند و اتفاقاً با استقبال خوانندگان روبه‌رو شده است. «کالیگولا» نوشته رابرت گریوز با ترجمه نیر علائی؛ گریوز از مهم‌ترین نویسنده‌های کتاب‌های تاریخی- داستانی در ادبیات انگلستان- ایرلند محسوب می‌شود. «کالیگولا» از شیرین‌ترین کتاب‌های مجموعه است و تصویرهایی زنده و جذاب از زندگی دیکتاتور مجنون روم باستان ارائه می‌دهد و کلیت کتاب، ویرایش تازه‌ای از یک رمان بلند همین نویسنده است اما در خود یک کتاب کامل و پرهیجان را همراه ساخته است.

بهرنگ رجبی در این مجموعه نویسنده‌ای را از امریکای شمالی معرفی می‌کند. «حال و روز همه‌مان خوب بود» چند داستان کوتاه از جاناتان سافران فوئر کتابی است که نمونه‌ای تازه از ادبیات گسترده و پردامنه امریکای شمالی را به خواننده فارسی معرفی می‌کند. نرگس جلالتی «سرزمین نابینایان» اثر جرج هربرت ولز را ترجمه کرده. نویسنده برجسته علمی- تخیلی که کتاب‌هایش هم در ایران و هم خارج از مرزهای ایران، خوانندگان خاص خود را دارند. بابک واحدی «بهترین آوازها» نوشته پی جی وودهاوس را به ایرانیان معرفی می‌کند؛ اثری زیبا که خواننده را با دنیای تازه‌ای از برداشت‌های یک نویسنده از جهان پیرامون خود آشنا می‌کند.

مجموعه زیر نظر اسدالله امرایی کار می‌شود؛ مترجمی که پس از چند دهه کار ادبی مجموعه‌ای دلپذیر از کتاب‌ها را انتخاب کرده و به دست مترجم‌هایی خوب و جدی رسانده تا مجموعه‌ای با کیفیتی مناسب به خواننده عرضه بدارد. مجموعه «تندیس‌های جیبی» قرار نیست محدود به کتاب‌های پنگوئن باشد. مجموعه‌ای دیگر انتخاب شده و به دست نشر رسیده و به‌زودی ترجمه آن هم شروع خواهد شد. به جز آن انتخاب‌های دیگری هم در دست انجام است و «کتابسرای تندیس» می‌خواهد از طریق این سبک کتاب‌های کم‌حجم و ارزان که مناسب خواننده‌های امروز شهرهای بزرگی چون تهران هستند، ارتباط عموم مردم را با ادبیات حفظ کند. حتی خواننده‌ای که تنها آنقدر وقت دارد که در مترو یا بی‌آرتی کتابی کوتاه را بخواند و می‌خواهد کتابی ارزشمند به‌دست بگیرد که مدتی ذهن او را درگیر خود نگه دارد.

محسن پرویز در گفت‌وگوی اختصاصی با «روزگار»:

خروج از ارشاد برایم توفیق بزرگی بود

سجاد روشنی
روزنامه‌نگار

در بیست و چهارمین نمایشگاه کتاب تهران، محسن پرویز معاون برکنارشده وزیر ارشاد دیگر بر صندلی ریاست نمایشگاه تکیه نمی‌زند. روز یکشنبه یازدهم اردیبهشت وقتی تهران را توفانی گذرا فرا گرفت، با او در معاونت فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی دنبال اتاقی می‌گشتیم که صفیر باد بگذارد مصاحبه را شروع کنیم. پرویز درباره ممیزی و توقیف کتاب، خروجش از ارشاد، اختلافاتش با مجید حمیدزاده و بهمن دری و بسیاری مسائل دیگر صحبت می‌کند. او می‌گوید ضوابط سال گذشته شورای عالی انقلاب فرهنگی که خردادماه پارسال ابلاغ شده، هنوز اجرایی نشده است. خروجش از وزارت ارشاد را توفیق بزرگی برای خودش می‌داند و معتقد است سعی می‌کرده در دوره مسوولیتش دروغ نگوید و در عین حال نسبت به برخی بی‌اخلاقی‌ها در وزارت ارشاد گله‌مند است.

* * *

– پیش از پذیرش معاونت فرهنگی وزارت ارشاد شما را به عنوان یک نویسنده می‌شناختند. با توجه به تجربه‌ای که در این چهار سال پشت سر گذاشتید آیا دوباره حاضرید پست مدیریتی بپذیرید؟

مسوولیت اجرایی در سطح کلان دردسرهای خاص خودش را دارد. از مهم‌ترین آنها باید به اشتغال فکری و وقت زیادی که می‌گیرد اشاره کنم. مسوولیت اجرایی عملاً یک کار تمام‌وقت است که کارهای دیگر را نمی‌توان همراهش انجام داد و برای کسانی که علاقه‌مند به کارهای فرهنگی و هنری هستند نوعی محدودیت ایجاد می‌کند. باید یک دلیل و انگیزه قوی برای پذیرش این مسوولیت‌ها وجود داشته باشد. در آن مقطع زمانی که این مسوولیت را پذیرفتم یک آگاهی نسبی به این موضوع داشتم. تصورم این بود که شاید یکسری اقدامات مثبت بتوانم انجام دهم. منظورم از اقدامات مثبت اقدامات بنیادین است نه گذرا و بیشتر به همین دلیل این پست را پذیرفتم. اگر کار اجرایی امکان تاثیرگذاری مثبت را نداشته باشد بهتر است به اهل این حوزه سپرده شود و آدم از ورود به آن پرهیز کند. اگر بخواهم در یک جمله پاسخ‌تان را بدهم باید بگویم اگر شرایط سال ۸۵ تکرار شود باز هم این مسوولیت را می‌پذیرم. اما خروج من از ارشاد برای خودم توفیق بزرگی بود.

– در این مدت به شما پیشنهاد مسوولیت جدیدی شده؟

اگر منظورتان بحث فرهنگی است پیشنهاد پذیرش رایزنی فرهنگی کشورهای خارجی پیش از آمدن آقای حسینی مطرح بود که مجدداً مطرح شد و چون علاقه‌ای به خروج از کشور نداشتم نپذیرفتم. در وزارت بهداشت هم مرکزی به نام فرهنگ، آداب و میراث پزشکی راه‌اندازی شد که مسوولیت آن را به من پیشنهاد کردند که ترجیح دادم نپذیرم و در دانشگاه بمانم.

– فکر نمی‌کنید پذیرفتن معاونت فرهنگی وزارت ارشاد چهره محسن پرویز نویسنده را مخدوش کرد؟

خیر، چنین چیزی نمی‌بینم. دوستانی که مقطعی تحت تاثیر برخی مسائل قرار گرفتند و ممکن بود دلخوری‌هایی داشته باشند با گذشت زمان با واقع‌بینی بیشتری به ماجرا نگاه می‌کنند. من دلخوری از بابتی که می‌گویید ندیدم. به طور مشخص این مدت که در وزارت ارشاد نیستم مادرم از دنیا رفت و با اینکه مسوولیتی نداشتم عموم دوستانی که در حوزه نشر با آنها سر و کار داشتم یا دوستانی که در موسسات و تشکل‌ها هستند یا به مراسم ختم آمدند یا پیام تسلیت فرستادند. این نشان می‌دهد کسی دلخوری شخصی از بنده ندارد.

– امسال در نمایشگاه کتاب دارید؟

بله پنج کتاب مصور برای کودکان دارم که تصویرگری آنها را محمدتقی جلیلی، اخوی ابوالفضل جلیلی کارگردان انجام داده است، ناشر هم پیام عدالت است.

– صدور مجوز این کتاب‌ها چقدر طول کشید؟

کتاب را ناشر به وزارت ارشاد برده و در جریانش نیستم. معمولاً صدور مجوز کتاب‌های کودک خیلی طول نمی‌کشد و کمتر کسی در این حوزه اعتراض دارد.

– در این مدت فکر می‌کردید که ممکن است ارشاد به کتاب‌های خودتان مجوز ندهد یا مشمول اصلاح شوند؟

در کتاب‌های کودک و نوجوان معمولاً این اتفاق محتمل نیست. حداقل با سبک و سیاق کار بنده. اما درصدی از احتمال را نمی‌توان نادیده گرفت.

– یعنی شما خط قرمزها را می‌شناختید و پیش از انتشار آنها را لحاظ کردید؟

کتابی را مدت‌ها در دست دارم، رمانی است برای بزرگسالان. تصورم این نیست که ضرورتی به فکر کردن راجع به این باشد که آیا ارشاد مجوز می‌دهد یا نه. مشکل عمده‌ای که در اخذ مجوز در حوزه ادبیات وزارتخانه بود، طبق آمار مربوط به رعایت نکردن عفت کلام و مسائل اخلاقی در جامعه بود که اساساً من بلد نیستم این حریم‌ها را بشکنم.

– در همین مورد سیاست‌های دوگانه‌ای در زمینه صدور مجوز اتخاذ می‌شود. مثلاً شاهدیم که معیارها در مورد کتاب‌های تالیف و ترجمه فرق می‌کند. مثلاً رمان‌های ترجمه‌ای هستند که برخی مسائل بنا به فرهنگ غربی در آنها رعایت نمی‌شود. این رمان‌ها مجوز می‌گیرند. ولی اگر همین رمان، تالیفی باشد به مشکل برمی‌خورد. نمونه‌اش «ناتوردشت». لحن «هولدن کالفیلد» در این اثر جهانی ممکن است مودبانه نباشد. فکر کنید همین رمان را یک نویسنده ایرانی بنویسد، آیا می‌تواند مجوز بگیرد؟

جزییات ضوابط نشر و انطباق مواردی که در مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی وجود دارد با مواردی که به اداره کتاب ارجاع داده می‌شود، بر عهده کارشناسان اداره کتاب است. خطا گاهی اتفاق می‌افتد و تصور برخی دوستان هم در دوره مسوولیت من این بود که انگار من کتاب‌ها را می‌خوانم و مجوز می‌دهم. تنها در موارد استثنایی که اختلافی بروز پیدا می‌کرد، ممکن بود خودم هم در موضع‌گیری کلان ورود کنم. مثلاً نمونه خارجی‌اش «راز داوینچی» بود و نمونه داخلی هم «آداب بی‌قراری» یعقوب یادعلی.

«خاطره دلبرکان غمگین من» مارکز چطور؟

من این کتاب را خواندم ولی مربوط به بحث فعلی ما نمی‌شود. اینهایی که مثال زدم طرح دعوایی شده بود که لازم به قضاوت شخصی هم بود. اما درباره سوال قبلی‌تان راجع به نگاه دوگانه به کتاب‌های تالیفی و ترجمه، به شخصه نظرم این است که نباید تقلید کورکورانه از فرهنگ بیگانه داشته باشیم که این مسائل ارتباطی به جامعه ما ندارد و قابل دفاع نیست.

– به نظر شما آیا خط قرمزها در اداره کتاب مشخص است و چقدر در صدور مجوز کتاب اعمال سلیقه شخصی صورت می‌گیرد؟

ممکن است این اتفاق بیفتد. اگر غیرمحتمل بود طبعاً تلاش نمی‌شد ضوابط جدید تدوین شود. در هر کاری که قضاوتی بر عهده افراد گذاشته می‌شود اگر حدود کار مشخص نباشد احتمال بروز خطا هست. در ضوابط نشر جدید که فروردین ۸۹ در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید و خرداد همان سال ابلاغ شد به نظرم تلاش بر این بود که محدوده‌ها مشخص‌تر باشد. ساز و کاری که در نظر گرفته شد این بود که شانس دخالت سلیقه افراد در قضاوت به حداقل برسد. یعنی دو کمیته موازی در نظر گرفته شده و یک محدوده زمانی حداکثر یک ماهه که اگر اعتراضی هم بود به کمیته موازی ارجاع داده شود.

– در مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی سال ۶۷ تاکید شده بود که نظارت پیش از چاپ تنها باید در مورد کتاب‌های کودکان اعمال شود؛ اتفاقی که هرگز نیفتاد. با تغییر ضابطه نشر در سال گذشته، ظاهراً صورت‌مساله پاک شد و اعطای مجوز کتاب به طور کامل به اداره کتاب ارشاد سپرده شد. به نظر شما این رویکرد قابل دفاع است؟

اصلاً این طور نیست. اطلاعاتی که به شما رسیده نادرست است. هیچ جای مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۶۷ نگفته که نظارت پیش از چاپ نباشد. برخی حقوقدانان برداشت حقوقی کردند که چون نظارت پیش از چاپ درباره کتاب‌های حقوقی تصریح شده، پس نظارت شامل کتاب‌های بزرگسال نمی‌شود. عده بیشتری از حقوقدانان معتقد بودند این طور نیست و تاکید در حوزه کودکان به خاطر اهمیت بیشتر است نه اینکه نظارت در حوزه کتاب‌های بزرگسال نباشد. موضوعی در دوره من وجود داشت که الان با مصوبه جدید اصلاح شده و آن اینکه برخی از مدیران اداره کتاب تصور می‌کردند که همه کاره هستند؛ هم ناظرند، هم مجری و هم تصمیم‌گیر. استدلال‌شان هم این بود که هیات نظارت پیش‌بینی‌شده در قانون توسط وزیر ارشاد منصوب می‌شود و حکم مشاور را دارد. یعنی یک بحث محیط بودن هیات نظارت بر اداره کتاب بود و بحث دیگر محاط بودن‌شان در اداره کتاب. این موضوع هرازگاهی باعث بروز اختلافاتی هم بین مدیران مربوطه و هیات نظارت می‌شد.

– به طور مشخص در دوره مدیریت چه کسی؟

به طور مثال در دوره‌ای که آقای مجید حمیدزاده مدیر اداره کتاب بود، چنین اتفاقی رخ داد. اما نظر من این بود که اصلاً هیات نظارت تاسیس‌شده که بر اداره کتاب نظارت کند، با این حال ایشان اعتقادی به این موضوع نداشت.

آقای حمیدزاده معتقد بود چون هیات نظارت را شورای عالی انقلاب فرهنگی تعیین می‌کند و حکمش توسط وزیر صادر می‌شود، نقش مشورتی برای اداره کتاب دارند، نه نظارتی. در آیین‌نامه جدید تصریح شده که فعالیت در اداره کتاب صرفاً یک فعالیت اجرایی است و برنامه‌ریزی و نظارت باید در هیات نظارت صورت بگیرد. سطح هیات نظارت هم در آیین‌نامه جدید یک سطح بالاتر آمده که البته این مساله اصرار رئیس‌جمهور بود که این هیات نظارت منصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی باشد. در حالی که قبل‌تر منصوب شورای فرهنگ عمومی بود. پس می‌بینید که این مساله معکوس نظر شماست و وزارت ارشاد صرفاً یک مجری است. قبلاً هم چنین بود ولی چون تصریح قانونی مشخص در ضوابط نداشت، برخی اجرا نمی‌کردند.

– پس می‌توان گفت وزارت ارشاد و اداره کتاب الان صرفاً مجری هستند و سیاستگذاری در هیات نظارت صورت می‌گیرد؟

الان نمی‌توانیم چنین ادعایی بکنیم. چون اصلاً این ضوابط اجرا نشده است. گرچه خرداد پارسال ابلاغ شده، هنوز نه افرادش تعیین شده‌اند و نه اداره کتاب مطابق ضوابط جدید عمل می‌کند. به تازگی ظاهراً پنج نفر را برای هیات نظارت به شورای عالی انقلاب فرهنگی معرفی کردند.

– این پنج نفر چه کسانی هستند؟

من هم اطلاعی ندارم. ولی باید حداقل دو گروه پنج نفره را معرفی کنند.

– به نظر می‌رسد با نزدیک شدن دوباره آقای حمیدزاده به ارشاد، باید یکی از اصلی‌ترین گزینه‌ها ایشان باشد.

نمی‌دانم بار اول چه کسی این را مطرح کرد که آقای حمیدزاده از ارشاد فاصله گرفته که حالا بخواهد نزدیک شود. آقای حمیدزاده هیچ وقت از ارشاد خارج نشد. وقتی از اداره کتاب رفتند، وزیر ارشاد مسوولیت دبیرخانه موسسات فرهنگی را به ایشان سپردند که تا همین الان هم آنجا هستند. شایع شده بود که ایشان با رفتن از اداره کتاب به نهاد رهبری رفته‌اند که صحت نداشت. ضمن اینکه با شناختی که من از این حوزه دارم، سطح کسانی که برای هیات نظارت انتخاب می‌شوند باید بالاتر از آقای حمیدزاده باشد.

– در آیین‌نامه جدید آیا هیات نظارت حق عزل و نصب مدیر اداره کتاب را هم دارد یا این حق همچنان برای وزیر ارشاد محفوظ است؟

نه. مدیر اداره کتاب صرفاً مدیرکل اداری است و زیرمجموعه معاونت فرهنگی ارشاد فعالیت می‌کند.

– این تقسیم وظایف در ضوابط جدید پیچیده شده است. اگر ناشر یا مولفی به روند صدور مجوز کتابش اعتراض داشته باشد باید به کجا مراجعه کند؛ هیات نظارت، اداره کتاب، شورای عالی انقلاب فرهنگی یا معاونت فرهنگی؟ فکر نمی‌کنید ممکن است مشکل‌ساز شود؟

آنهایی هم که قرار بوده اجرا کنند لابد فکر کردند مشکل‌ساز خواهد شد که تا حالا اجرایش نکردند. علاوه به اینکه تمرکز کارها در اداره کتاب باشد از گذشته وجود داشته و الان هم برخی افراد هنوز علاقه دارند. وجود هیات‌های نظارت معمولاً نباید دردسرساز شود، بلکه باید کارها را تسهیل کند.

– آقای پرویز، شما از کسانی هستید که همواره مدافع ممیزی پیش از چاپ هستید. استدلال‌تان هم همواره این است که مدعی‌العموم می‌رود از ناشر و نویسنده شکایت می‌کند و ناشر ورشکسته می‌شود. اگر ناشری مسوولیت کار را بر عهده بگیرد، وزارت ارشاد ممیزی کتاب را به او می‌سپارد؟

نمی‌دانم الان سیاست ارشاد چیست.

– زمان شما چطور بود؟

من موردی یادم نمی‌آید که ناشری چنین درخواستی کند. اما باید ضوابط قانونی در این ماجرا لحاظ شود. یعنی باید دید ارشاد این اختیار را دارد یا نه. نکته دیگر این است که مسوولیت‌های قانونی و عواقب آن فراتر از مسائل مالی است. فرض کنید کتابی منتشر کردند که به یکی از اقوام ایرانی توهین شود و در آن شهر تظاهرات کنند. مسوولیت این را ناشر می‌تواند بپذیرد؟

– هر چیزی عوارضی دارد، این پاک کردن صورت‌مساله است. این طور به نظر می‌رسد که با چنین نگاهی وزارت ارشاد خودش را عقل کل می‌داند و از موضع بالا به ناشر و نویسنده نگاه می‌کند. ممکن است چنین تعابیری باعث شود ناشران و نویسندگان خیال کنند به شعورشان توهین شده است؟

برداشت من با شما قدری متفاوت است. اگر نشر در کشور ما به وظایفش درست عمل می‌کرد و ناشران حرفه‌ای بودند و خودشان سره را از ناسره جدا می‌کردند مشکلات نشر امروز کمتر بود. همه جای دنیا قاعده بر این است که حدودی وجود دارد. بحث ممیزی پیش از چاپ یک مصوبه قانونی است. من همیشه از آن دفاع کرده‌ام. با نگاه دقیق کارشناسی می‌گویم که اگر ممیزی قبل از چاپ را بردارند مشکلات فراوانی برای اشخاص به وجود می‌آید.

– گاهی دیده می‌شود کتابی از وزارت مجوز نشر و اعلام وصول می‌گیرد اما بعد از مدتی توقیف می‌شود. مثلاً اگر بخواهم نام ببرم «مردگان باغ سبز» محمدرضا بایرامی و «ذوب‌شده» عباس معروفی در این مدت چنین بلایی سرشان آمده. این سیاست دوگانه را چطور توجیه می‌کنید؟

بحث توقیف و عدم صدور مجوز و عدم صدور چاپ مجدد گاهی خلط می‌شود. جمع‌آوری کتاب از سطح شهر خیلی شایع نیست. در دوره‌های قبل هم خیلی شایع نبوده. در موارد بسیار معدودی ممکن است این اتفاق افتاده باشد. یکی از مسائلی که شدیداً به آن معتقدم این است که باید صدور مجوز به گونه‌ای باشد که لغو مجوز به حداقل برسد. حداقل به فواصل زمانی کوتاه نباید این اتفاق رخ دهد. مثلاً مواردی در ذهنم هست: کسی از شهرستانی که با قوم دیگری مشکل داشته کتابی منتشر کرده و در آن چهره قوم مقابل را کریه توصیف کرده و آن قوم هم صدای اعتراضش بلند شده. موارد اینچنینی بوده و دلیلی ندارد به طور مطلق حرف شما را رد کنم...

– می‌شود در مورد مثال‌های من توضیح دهید...

بگذارید حرفم تمام شود. یا مثلاً فرض کنید تا دیروز ما با دولت مصر مشکل داشتیم. ممکن است نویسنده‌ای در کتابش به جای دولت مصر از کلمه مصری‌ها استفاده کرده باشد. الان سیاست کلان ما تغییر کرده است. پس اگر این کتاب بخواهد دوباره چاپ شود باید در آن اصلاحاتی صورت بگیرد. اما درباره کتاب‌هایی که در این دایره نمی‌گنجند و مد نظر شماست، قاعده باید بر این باشد که دفعه اول که کتاب را بررسی می‌کنند درست این کار را بکنند و انطباق بر ضوابط نشر را در نظر بگیرند. اگر کتابی امروز مجوز گرفت و پس‌فردا معلوم شد نباید می‌گرفته یا برعکس، کتابی مجوز نگرفت و بعد معلوم شد باید می‌گرفته، نشان‌دهنده خطای مسوولان اجرایی و کارشناسان آن حوزه است. من هیچ وقت این را نفی نکرده‌ام. خود شما هم چند بار در مصاحبه با من بودید که عنوان کردم در کلان ماجرا نباید مجوز قبل از نشر را برداریم. اما به عنوان مسوول من مجری قوانین هستم. اینکه در عمل آیا همه قانون اجرا می‌شود یا نه، هرگز چنین ادعایی نداشته‌ام. اگر چنین بود اساساً تقاضای تغییر مدیر اداره کتاب را مطرح نمی‌کردم.

– قبول دارید همین سیاست‌های دوگانه پاشنه آشیل وزارت ارشاد در بحث کتاب شده است؟

نه. فکر نمی‌کنم اینها نکات اساسی باشند. اساسی‌ترین نکته این است که ما ضوابط را گاهی کامل مشخص نمی‌کنیم. ضوابطی که مشخص شده باید شفاف باشد و جای بازی را برای جریانی نباید به جا بگذارد. نکته دیگر اینکه نظارت باید طوری باشد که کسی جرات تخطی از موضوع را پیدا نکند. من با شما موافق نیستم. چون بزرگنمایی برخی ضعف‌ها، گاهی در مقاطع زمانی خاص به منظورهای خاص اتفاق می‌افتد. در حالی که ممکن است ضعف‌های بزرگ‌تر و آشکارتری وجود داشته باشد که به آن کمتر پرداخته شود. به عنوان مثال درباره همین موضوع می‌گویم. شما خبرنگار و اهل رسانه‌اید. یک مقایسه در ذهن خودتان بکنید. فضای قبل از انتخابات و هجمه‌ای را که به ممیزی و صدور مجوز پیش از چاپ و احیاناً لغو مجوز بود در نظر بگیرید، در حالی که الان شرایط نسبت به آن برهه اگر بدتر نشده باشد، فرقی نکرده است. شما ببینید امروز سکوت مطلق حاکم است و کسی اعتراض نمی‌کند.

– آیا الان رسانه‌ها فضای این انتقاد را دارند؟ می‌پذیرید در این دو سال میزان سختگیری بر مطبوعات خیلی بیشتر از قبل از انتخابات است؟

در حوزه انتقاد به معاونت فرهنگی نمی‌پذیرم. فکر نمی‌کنم اگر کسی انتقادی را هزار بار هم در این حوزه مطرح کند، مشکلی برایش ایجاد شود. در حوزه‌های دیگر ممکن است چنین باشد یعنی بنا به مقتضیات کشور محدودیت‌های بیشتری اعمال شده باشد. مثلاً ما بهمن و اسفند هر سال حجم زیادی مطلب درباره آماده شدن یا نشدن فضای نمایشگاه داشتیم. امسال تازه احکام مدیران کمیته‌ها بعد از عید یعنی بعد از ۱۵ فروردین صادر شده. چند نفر به این موضوع اشاره کردند؟ خودتان مقایسه کنید.

– به جز فضای مطبوعات و رسانه‌ها که معتقدید مثل زمان شما نیست، نکته دیگر شخصیت آقای دری است. همان طور که شما ایشان را بهتر از ما می‌شناسید، خیلی اهل رسانه نیستند. از وقتی معاون فرهنگی شده‌اند فقط یک مصاحبه اختصاصی انجام داده‌اند.

باز هم فکر می‌کنم اینها دلیل نمی‌شود. البته حرفم این نیست که انتقاد کنید. می‌گویم ملاک و معیار در تعیین قوت و ضعف‌ها یا اهمیت موضوعات به میزانی که رسانه‌ها به آن می‌پردازند، نیست.

– در توقیف کتاب‌ها آیا نهادهای دیگر به جز وزارت ارشاد نقشی دارند؟

توقیف یک بار معنایی خاص دارد. توقیف یعنی کتابی مجوز گرفته و توزیع شده، بعد بروند آن را جمع و منهدم کنند. در دوره معاونت من و قبل از من این مساله خیلی اتفاق نمی‌افتاد. اگر این اتفاق بیفتد نشانه ضعف سیستم است. کسی در دوره من نمی‌گفت فلان کتاب را جمع کنید. مواردی بود که برخی معترض بودند که چرا فلان کتاب چاپ شده که به اداره کتاب محول می‌شد. جزییات را مدیران اداره کتاب می‌دانند.

– بعد از چهار سال ریاست نمایشگاه کتاب انتظار داشتید امسال از تجربه شما استفاده شود؟

انتظار داشتم استفاده نشود.

– چرا؟

چون بنا نبود از تجربیات گذشته استفاده شود.

– ولی آقای دری در مراسم تودیع و معارفه گفتند مایلند از تجربه شما استفاده شود.

اینها تعارف است. به شکل عملی دوستان مایل نبودند از تجربه من استفاده شود. من هم تمایلی به هیچ‌گونه همکاری با ارشاد ندارم.

– چرا؟

جریانش مفصل است.

– به شیوه برکناری شما برمی‌گردد؟

آن هم بخشی از ماجراست. بارها از طرف من مطرح شده بود که اصراری به ماندن در ارشاد ندارم. با آمدن آقای حسینی خیلی علاقه به ماندن در ارشاد نداشتم. بارها تصمیم گرفتم استعفا بدهم و هر بار که مشورت می‌گرفتم نهی می‌شدم. هرازگاهی شایعه‌ای مطرح می‌شد که قرار است فلانی بیاید. یک بار به آقای حسینی گفتم آقای برازش از دفتر کارش در شبکه یک خارج شده، اینجا شایع شده می‌خواهد جای پرویز را بگیرد. بارها با بسیاری از دوستان نزدیک آقای حسینی صحبت کرده بودم. مورد آخر به مدیر مالی و اداری ارشاد که از دوستان آقای حسینی است، برمی‌گردد. دو روز قبل از برکناری به ایشان گفتم آیا قرار است تغییری رخ دهد، گفتند اصلاً. تا اینکه دو روز بعد آقای دری معرفی شد. طبیعتاً این رفتارها پسندیده نیست. از ناحیه هر کسی هم که می‌خواهد سر زده باشد. وزیر در انتخاب معاونانش آزاد است و می‌تواند آنها را عزل و نصب کند. بالاخره باید کسی را انتخاب کند که همفکر و هم‌نظر خودش باشد و از نظر سطح کاری به هم بخورند. اما باید هزار و یک مساله را در نظر بگیرد. وقتی مدیر ارشدی در حد معاون وزیر می‌خواهد تغییر کند و تحولات سیاسی هم به گونه‌ای نیست که دولت عوض شده باشد، طبیعی است به آن فرد می‌گویند چقدر مهلت دارد. آنچه احساس می‌کنم رفتار غیراخلاقی است. ممکن است این رفتارها به افرادی که کمی سست باشند، لطمه بزند. قاعده این است کسی را ناگهانی و لحظه‌ای عوض می‌کنند و حکم نفر جایگزین را خارج از مجموعه تایپ می‌کنند که آن آدم اگر یک ساعت دیگر در مجموعه باشد، به سیستم ضربه بزند. این در مورد یک دزد یا آدمی که فساد اخلاقی دارد می‌تواند صادق باشد. درباره هیچ یک از همکاران ما در ارشاد دولت نهم این صدق نمی‌کند.

– آقای دری را خود وزیر انتخاب کرد؟

بله. این دو پیشینه آشنایی با هم دارند.

– الان چه چیزی مانع از همکاری شما با آقای دری می‌شود؟

ایشان از من تقاضای همکاری نکرده‌اند و چنین درخواستی مطرح نشده است. شاید هم ایشان درخواست نداده چون می‌دانسته پاسخ من منفی است. بعد از آمدن آقای دری فضا به گونه‌ای شد که امکان همکاری من با مجموعه ارشاد به هم خورد.

– به خاطر قضیه انحلال بنیاد ادبیات داستانی و اینکه آقای دری شما را گوبلز نامید؟

اول از همه بیانیه رفع توقیف ۲۸۵ عنوان کتاب. اینکه در دوره من ۲۸۵ عنوان کتاب توقیف شده باشد یک دروغ بَین است. من احساس کردم یک بازی رسانه‌ای می‌خواهد رخ دهد که موضوع هم افراد نیستند. بازی‌های رسانه‌ای به اصل فرهنگ لطمه می‌زند. از نظر من صداقت اصل مهم بود که در دوره مسوولیتم دروغ نگویم. من احساس کردم شیوه‌ای که پیش گرفتند باعث از بین رفتن تمام کارهایی می‌شود که در گذشته انجام شده است. بعد هم بلافاصله بحث اینکه قرار نیست قرارداد ناشر و مولف از طرف ناشر ارائه شود. اقدام مثبتی که در دوره من صورت گرفته بود و داشتیم کار را تمام می‌کردیم، زیر پا گذاشته شد؛ آن هم به نفع ناشران متخلف. ناشری کارش را درست انجام می‌دهد که قرارداد دارد. آنهایی که ندارند و درصدد پایمال کردن حقوق مولفان هستند برایشان مشکل ایجاد می‌شود. الان با این تصمیم آنها را راحت کردند. بعد هم بحث کشید به انحلال بنیاد ادبیات داستانی که من در قبال خبری که منتشر شده بود، تذکر دادم و به شدت مورد اهانت قرار گرفتم. برایم قابل تصور نیست دستوری داده باشم و اگر علنی شد بگویم کسی که می‌گوید من چنین دستوری دادم، دروغگوست. من کپی نامه‌ای را که توسط آقای دری نوشته شده بود، داشتم. متن کامل نامه را خوانده بودم. در آن به صراحت گفته شده که بنیاد ادبیات داستانی نیازی به فعالیت مستقل ندارد و به عنوان بخشی از خانه کتاب می‌تواند به فعالیت ادامه دهد. معنایش انحلال است دیگر.

– آقای دری در مصاحبه‌ای که اخیراً داشته گفته از آقای سالاری گزارش عملکرد سه‌ساله خواسته‌اند. آقای سالاری هم مشکل را در عدم ثبت بنیاد ادبیات داستانی عنوان کرده‌اند. در گفت‌وگویی که همان برهه زمانی با آقای سالاری داشتم ایشان می‌گفت شخصی در دوره شما در وزارت ارشاد بوده و الان هم هست که مانع از ثبت بنیاد می‌شده. آن شخص کیست؟

بنیاد در اداره ثبت شرکت‌ها ثبت شد. اصلاً دبیرخانه رسیدگی به موسسات فرهنگی آن را برای ثبت معرفی کرد، مجوز اولیه هم داشت. اساسنامه‌اش را هم وزیر وقت امضا کرده بود. آقای حسینی هم با فعالیتش اعلام حمایت کرده بود. فقط نیاز به مجوز فعالیت مجدد داشت که آقای حمیدزاده مدیر کل موسسات مجوز صادر نمی‌کرد.

– چرا؟

دلایل اداری می‌آوردند برای اینکه این اتفاق نیفتد.

– مگر چیزی را که وزیر امضا کرده ایشان می‌توانند وتو کنند؟

به هر حال مجوز مجدد باید از ناحیه ایشان صادر می‌شد. در همان موقع هم من چند بار با ایشان مکاتبه کردم که شاید در مکاتباتم هم تندی بود. ولی منجر به نتیجه نشد و همین طور مسکوت ماند. با توجه به رابطه نزدیک آقای دری و حسینی تصور می‌کردم مشکل حل شود که این طور نشد.

– آقای دری در مصاحبه‌ای ادعا کردند یکی دو سال گذشته مشورت‌هایی به کمیته نظارت و ارزشیابی نمایشگاه کتاب می‌داده‌اند. صحت دارد؟

باید از مسوولان کمیته نظارت بپرسید. من هیچ وقت وارد جزییات نمی‌شدم.

– درباره توقیف برخی کتاب‌ها در ایام نمایشگاه بگویید.

شرایط نمایشگاه بیست و چهارم را نمی‌دانم.

– دوره خودتان را بگویید. مثلاً در دوره شما شاهد بودیم کتاب‌های فروغ، هدایت، گلستان و گلشیری از سطح نمایشگاه جمع می‌شد.

حضور برخی از مواردی که نام بردید، مثل فروغ در آیین‌نامه‌ای که قبل از نمایشگاه به ناشران ابلاغ شده بود، ممنوع بود.

– چرا؟

چرایش بحث دیگری است. بحث کردند و به این نتیجه رسیدند. این در آیین‌نامه ابلاغی به ناشران بود. حالا اگر ناشری تخطی کرده با او برخورد می‌شد.

– موضوع همان چرایی قضیه است. چه لزومی داشت وقتی کتابی در انقلاب و کریمخان در دسترس است، از سطح نمایشگاه جمع شود؟

من فقط می‌توانم نظر شخصی خودم را بگویم.

– یعنی شما به عنوان مسوول نمی‌گفتید فلان کتاب را ناشر نیاورد؟

نه، نمی‌گفتم.

– یعنی کمیته نظارت این دستور را می‌داد؟

به عنوان مسوول می‌گویم آیین‌نامه با جمع‌بندی مسائل مختلف در کمیته نظارت و ارزشیابی صورت می‌گرفت. پس جزییاتش را باید از آنجا بپرسید. اما به عنوان نظر شخصی، معتقدم نمایشگاه و فضای کلان کشور با هم فرق می‌کنند. نمایشگاه از یک کمک دولتی بهره‌مند است و این فضا نباید از دست برود. زمانی که افراد مختلفی به نمایشگاه رجوع می‌کنند و به صورت غیرمستقیم از یارانه دولتی بهره‌مند می‌شوند، نباید این فضا متشنج شود تا شما کل فضا را از دست بدهید. از طرفی تعداد کتاب‌هایی که در نمایشگاه در بخش داخلی جمع می‌شود خیلی کم است. مثلاً در بین ۸۵۰ هزار عنوان کتاب شاید به رقم ۷۰ تا ۸۰ عنوان کتاب هم نمی‌رسید. ما در بخش خارجی این مشکل را خیلی داشتیم. مثلاً ناشران هندی کتاب‌های جادو جنبل می‌آوردند که شبه‌کتاب بود. یا مثلاً ناشری عرب ترجمه یکی از کتاب‌های بهایی‌ها را به زبان عربی در سه چهار نسخه آورده بود. این ترویج بهائیت به آن معنا محسوب نمی‌شود. ولی همین سه چهار عنوان را یکدفعه می‌دیدید برخی افراد که شیطنت خاصی هم دارند و مقصود و منظور دارند می‌خریدند و می‌بردند بیوت مراجع که ای آقایان چرا نشسته‌اید که در نمایشگاه دارند ترویج بهائیت می‌کنند. دیگر نمی‌گفتند فقط سه چهار نسخه بوده. وقتی برای مرجعی این دغدغه ایجاد شود فضای فرهنگی جامعه متاثر می‌شود.

– مثل قضیه کنگره هشتصدمین سال مولانا که دو نفر از مراجع معترض بودند.

بله. کنگره مولانا هم ما مجبور شدیم توضیح بدهیم. البته این مواردی که از جانب مراجع مطرح می‌شود قطعاً از سر صدق و صفاست و مسوولان باید با سعه‌صدر توضیح دهند.

عکس: رضا عزیزی

قاعده این است کسی را ناگهانی و لحظه‌ای عوض می‌کنند و حکم نفر جایگزین را خارج از مجموعه تایپ می‌کنند که آن آدم اگر یک ساعت دیگر در مجموعه باشد، به سیستم ضربه بزند. این در مورد یک دزد یا آدمی که فساد اخلاقی دارد می‌تواند صادق باشد. درباره هیچ یک از همکاران ما در ارشاد دولت نهم این صدق نمی‌کند.

پررنگ‌تر از متن

یکی دو نکته درباره گفت‌وگوی معاون فرهنگی پیشین وزیر ارشاد

اهل قلم حرمت‌شکن نیستند

امیلی امرایی
روزنامه‌نگار

لابد معجزه ماندگاری است که وسوسه نوشتن را اینچنین به جان می‌اندازد اما این ماندگاری همیشه هم مایه مباهات کاتبش نیست. خیلی از آدم‌ها تغییر می‌کنند و البته اینجا در مملکت ما کمی بیشتر رویه‌شان عوض می‌شود. بنیادگراها دموکراسی‌خواه می‌شوند، متحجرها آزاداندیش و البته در موارد معدودی این چرخش به آن سو رخ می‌دهد. گفتار این آدم‌ها تغییر می‌کند، صاحب سخن می‌شوند، سخنرانی‌های جذاب و لطیف می‌کنند، اما پشت این گفتار امروزی نمی‌توان سایه اثر مکتوب را نادیده گرفت؛ اثری که زمین تا آسمان با این گفتار که حلاوت از سر تا پایش می‌بارد متفاوت است. حالا این روزها محسن پرویز معاون فرهنگی پیشین وزیر ارشاد هم گرفتار وسوسه دوباره نوشتن شده است و می‌خواهد تمام‌قد در قامت یک نویسنده ظاهر شود؛ نوشته‌هایی که مثل چهار سال پیش در آنها خبری از حمایت تام و تمام از سیاست‌های فرهنگی دولت نیست و تنها عاشقانه‌هایی آرام هستند برای دنیای کودکان.

نویسنده‌ای که امسال با پنج کتاب کودک به نمایشگاه کتاب آمده، همان محسن پرویزی است که تا تابستان سال پیش روی صندلی‌ای تکیه زده بود که تکلیف نشر را در ایران روشن می‌کرد، اما حالا تنها می‌خواهد بنویسد و همان پارامترها و خط‌کشی‌ها و خط قرمزهایی که خودش استاد اندازه‌گیری‌شان بود روی کتاب‌هایش اعمال شود. نوشتن کیفیت‌هایی دارد متفاوت، اما محسن پرویز هم نویسنده است، هرچند خودش به تقسیم‌بندی نویسنده‌ها در چندین جبهه قائل است، تقسیم‌بندی که بسیاری از نویسندگان نامی این کشور نمی‌پذیرندش و در دوران ریاستش می‌گفت حامی نویسندگان ارزشی است، هنوز هم صد درصد معتقد است تیغ ممیزی کتاب‌های او را زخمی نمی‌کند چراکه «اصولاً فقط کتاب‌هایی که حریم می‌شکنند و عفت کلام ندارند دچار ممیزی می‌شوند». همین‌جاست که تقسیم‌بندی‌های او حاکم می‌شود. اینکه عده‌ای تافته جدا بافته هستند و باقی که از معطلی و ممیزی کتاب‌هایشان گله دارند لابد همگی حرمت‌شکن و بی‌عفت کلام هستند. این تقسیم‌بندی و نگاه پر از پیشداوری همان چیزی است که به نظر بسیاری این روزها گلوگاه عرصه نشر را تنگ و تنگ‌تر کرده است. چهار سال پیش روزی که محسن پرویز راهی وزارت ارشاد شد، وقتی پشت میز معاونت فرهنگی این وزارتخانه نشست، در خبرها و محافل ادبی دهان به دهان چرخید که یک نویسنده را به این اداره راه داده‌اند. همان موقع‌ها عده‌ای خوشبین بودند، خیلی‌ها گفتند او روح کتاب را درک می‌کند، می‌فهمد نویسنده‌ها مشتی هتاک نیستند و شاید با خودکارهای قرمز و اصلاحیه‌های کمتری حداقل سراغ ادبیات داستانی این سرزمین برود. هر چند او به قول خودش نویسنده ارزشی بود و از پایه‌گذاران انجمن ادبی با دیدگاه‌های خاص درباره ادبیات. اما با این حال از سال ۶۲ قصه نوشته بود، هر چند پیش از رفتنش به وزارت ارشاد گفته بود در آثار صادق هدایت اگر نکته مثبتی پیدا شود، قد یک مگس است و بس.

دلخوشی‌ها زود بدل به ناامیدی شد، در روزگار ریاست محسن پرویز نشانی از درک روح کتاب نبود. محسن پرویز اما حالا از دوره ریاستش راضی است، دلیل محکمی هم دارد، اینکه «روزهایی که در سوگ مادر نشسته بود، عموم کسانی که در حوزه نشر با او سر و کار داشتند در مراسم ختم شرکت کردند یا پیام تسلیت فرستادند». و او همین را نشانی از کارنامه روشنش می‌داند. اما عرصه کتاب و نشر عرصه کینه‌توزی شخصی نیست، بحث بر سر تاثیر آن سیاستگذاری‌هاست. آن هم در فرهنگ و مرام ایرانی که دوست و دشمن از به عزا نشستن مسلمانی دیگر دل‌شاد نمی‌شوند، چنان که در همه این سال‌ها شاهد بوده‌ایم که حتی در جریان‌های سیاسی، پراختلاف‌ترین گروه‌ها و مقام‌های ایرانی هم برای طیف مقابل‌شان پیام تسلیت می‌فرستند. هر چند در روزگار محسن پرویز هم تن تبدار عرصه نشر آرام نگرفت، اما نکته اینجاست که خود او هم با دلی شکسته و انبانی پر از نقد از در این وزارتخانه بیرون رفت. و این شیوه برخورد با مدیری که از جان و دل برای پیاده کردن سیاست‌های فرهنگی دولتش مایه گذاشته بود، غمگینانه است. تیرماه ۸۹ او به شیوه اغلب مدیران دولت نهم و به ویژه دولت دهم، با احترام از معاونت فرهنگی وزارت ارشاد نرفت؛ رفتنی که خودش حدیث مفصل آن را در این گفت‌وگو شرح داده است.

محسن پرویز یکی از مسوولانی بود که بی‌وقفه در سخنرانی‌هایش وزارتخانه دوران اصلاحات را متهم به اهمال‌کاری می‌کرد، و همچنان به ممیزی پیش از نشر با پافشاری معتقد است. در مهرماه ۸۸ درباره کسانی که از ممیزی به عنوان سانسور یاد می‌کنند، گفت: «این افراد کلاً با نظام جمهوری اسلامی ایران مشکل دارند.»

در دوره ریاست او اتحادیه ناشران و کتابفروشان سرحال و سرپا بود و سعی داشت حقوق صنفی خود را پیگیری کند چنان که در فروردین ۸۷ نامه‌ای سرگشاده خطاب به وزیر ارشاد نوشت و از معطل ماندن‌های طولانی و اصلاحیه‌های پی‌درپی انتقاد کرد؛ نامه‌ای که وزیر پاسخی به آن نداد اما در عوض محسن پرویز جوابگو شد و گفت: «بزرگ‌نمایی موارد اندک سبب شده فعالیت شبانه‌روزی همکاران ما در اداره کتاب تحت‌الشعاع قرار بگیرد.»

محسن پرویز باب برخوردهای حذفی را همان موقع باز کرد و گفت: «ناشران متخلف را هرگز از یاد نمی‌بریم.» در همان دوره به قول او به دلایلی که نمی‌توانست بگوید برخی از ناشران اجازه حضور در نمایشگاه را نیافتند. به این تاثیرگذاری‌های حضور پرویز در معاونت فرهنگی لیست بلندبالای کتاب‌هایی را که در نمایشگاه جمع‌آوری شدند باید اضافه کرد؛ کتاب‌هایی همچون آثار صادق هدایت که او پیشتر نظرش را درباره آنها گفته بود. بعدها این سختگیری‌ها به نمایشگاه قرآن هم رسید و در سال ۸۸ حتی الهی‌نامه خواجه عبدالله انصاری هم جمع‌آوری شد. اما محسن پرویز حمایت ویژه‌ای از جوایز ادبی دولتی کرد و این جوایز رشد چشمگیری یافتند. پرویز یکی از مخالفان اصلی برگزاری و پا گرفتن جایزه‌های ادبی خصوصی بود. او این جوایز را در خدمت بیگانگان می‌دانست و حتی در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر در دی‌ماه سال ۸۸ گفت: «چه کسی بودجه‌ای را که در کنگره امریکا برای مبارزه علیه نظام ایران تصویب می‌شود هزینه می‌کند. پاسخ به این سوال برخی مسائل درباره برخی از جوایز ادبی را مشخص می‌کند.»

در کنار همه اینها او همچنان معتقد است بررس‌های وزارت ارشاد بایدها و نبایدها را بهتر از خالق اثر درک می‌کنند و همه اینها برای این است که در جامعه هرج و مرج ایجاد نشود، اما این اتهام که چرا باید ادیب، نویسنده، مترجم و شاعر در پی ایجاد هرج و مرج باشد سوالی است که معلوم نیست چه کسی باید به آن پاسخ دهد. آقای پرویز گفته بود آنها که می‌گویند ممیزی پیش از چاپ موجب کم شدن رونق ادبی شده دنبال بهانه‌جویی هستند. او معتقد است ای کاش فرصتی پیش می‌آمد و این آثار که ممیزی و غیرقابل چاپ اعلام شده‌اند چاپ می‌شدند تا باقی می‌دیدند که کم‌رونقی ادبی ربطی به ممیزی ندارد.

و ای کاش این اتفاق می‌افتاد، ای کاش می‌شد این آثار چاپ می‌شد تا مخاطب و مردم دست به قضاوت می‌زدند. شاید سایه این اتهام سنگین از سر اهل قلمی که قلم به تخم چشم‌شان می‌زنند، برداشته شود. نویسنده برای نوشتن و خلق یک داستان ماه‌ها و ماه‌ها بی‌وقفه کار می‌کند، اما به یکباره متهم به هرج و مرج‌طلبی و بی‌اخلاقی می‌شود و در دسته آدم‌هایی قرار می‌گیرد که به دنبال بی‌عفت کردن کلام هستند اما درک این نکته اولین شرط نویسنده بودن اوست؛ اینکه اصل بر برائت است و نویسنده ایرانی حرمت‌شکن نیست.

نیمه پنهان

نمایشگاه بین‌المللی با ابعاد محلی

کاوه جلالی
روزنامه‌نگار

به نظر می‌رسد بعد از بیست و چهار دوره برگزاری نمایشگاه کتاب در تهران، تنها پاسخ به این سوال همیشگی که با توجه به میزان سرانه مطالعه در ایران یا تعداد پایین تیراژ کتاب در هر سال چرا نمایشگاه چنین پرازدحام و غیرقابل تحمل است همان پاسخ تکراری است که نمایشگاه محلی برای خرید کتاب یا خبر از تازه‌های نشر نیست، بلکه مکانی برای تفریح و وقت‌گذرانی است؛ همان کارکردی که در سال‌ها پیش نمایشگاه بین‌المللی تهران برای مردم این شهر داشت. گرفتن خودکار یا بروشور، شکلات‌های مجانی که برای تبلیغ بین مردم تقسیم می‌شد، پیک‌نیک کنار استخر بزرگ نمایشگاه (که بعدها در سال‌های اولیه نمایشگاه کتاب هم دیده می‌شد و کم‌کم منسوخ شد) اهداف اصلی مردم برای بازدید از نمایشگاه بین‌المللی تهران بود و حالا همین اهداف در مورد نمایشگاه کتاب هم با شکل و شمایلی دیگر تکرار می‌شود. اما تغییر این شکل و شمایل تغییری جبری بود نه اختیاری. پایان نمایشگاه بین‌المللی تهران و آغاز نمایشگاه کتاب همزمان بود با گسترش طبقه متوسط در ایران (و به خصوص شهر تهران)؛ طبقه‌ای که به کتاب داشتن (و نه الزاماً کتاب خواندن) علاقه دارد، طبقه‌ای که به تحصیل اهمیت فراوان می‌دهد و رفتن به دانشگاه از اصل حفظ حیات نیز برای او واجب‌تر است و درست به همین دلیل نمایشگاه کتاب به تسخیر جوانان در سودای دانشگاه‌ها (از دولتی و آزاد گرفته تا غیرانتفاعی و پودمانی و پیام نور و...) درآمد که با کیسه‌های بزرگ مترصد شکار کتاب‌های درسی، کمک‌درسی، تست و... با ۱۰ درصد تخفیف بودند و تنها صدایی که از بلندگوی مستقر در نمایشگاه شنیده می‌شد تبلیغ انتشاراتی‌های رنگ و وارنگ کتاب‌های کنکور بود. چنین وضعیتی تمامیت نمایشگاه را به یک بازار بزرگ برای یک مصرف آنی تبدیل می‌کند و این حقیقت در همان ورودی‌های نمایشگاه (هم در مصلی و هم در نمایشگاه بین‌المللی) که دستفروشان در آن سنگر گرفته‌اند به شکلی سمبلیک به صورت هر بازدیدکننده کوبیده می‌شود تا فراموش نکند با چه نیتی به نمایشگاه آمده و با چه روبه‌رو خواهد شد. نمایشگاه کتاب تهران با این خصایص و ویژگی‌های منحصر به فرد در هر مقایسه‌ای با نمایشگاه‌های کتاب در منطقه، از نمایشگاه کتاب ابوظبی گرفته تا نمایشگاه‌های بیروت و قاهره، بازنده اصلی خواهد بود. این نمایشگاه‌ها فرصتی هستند برای علاقه‌مندان تا با نمایشگاه به عنوان یک پدیده حقیقتاً بین‌المللی و با کتاب به مثابه یک محصول جهانی مواجه شوند؛ مواجهه‌ای که در نهایت چشم‌اندازی واقعی از دستاوردهای معاصر نویسندگان در همه حوزه‌ها به دست می‌دهد.

حالا در چنین محیطی بازدیدکننده‌ای را مجسم کنید که به دنبال جدیدترین کتاب‌های سینمایی در بخش‌های فروش ریالی یا دلاری نمایشگاه می‌گردد. باید اقرار کرد در حوزه‌های اجتماعی یا سیاسی وضعیت کتاب‌های خارجی نسبت به حوزه سینما بسیار قابل قبول‌تر است. مخاطب کتاب‌های سینمایی باید در انبوهی از کتاب‌ها که همگی تحت عنوان «هنر» دسته‌بندی شده‌اند و از آشپزی تا باغبانی، از گرافیک تا تاریخ هنر و طراحی داخلی را شامل می‌شوند در پی کتاب مطلوب خود بگردد. میل غیرقابل مهاری در من برای مقایسه بخش خارجی نمایشگاه کتاب و بخش بین‌المللی جشنواره فیلم فجر وجود دارد. هر دو با توجه به اتفاقات مشابهی که حتی در کشورهای همسایه می‌افتاد ابعادی محلی، داخلی و کوچک دارند. در هر دو می‌شود محصولاتی را دید که شاید در هیچ جشنواره یا نمایشگاه دیگری قابل ردیابی نباشند (حالا این حسن است یا عیب) در هر دو مورد همیشه می‌توان غبن مخاطبان را با توجه به آنچه امکان دیده شدن (یا خریده شدن) داشته و اکنون وجود ندارد حس کرد. هر سال در دنیا فیلم‌های فوق‌العاده‌ای ساخته می‌شود که در ایران هم قابل نمایش هستند و هیچ گاه در ایران رنگ پرده را نمی‌بینند و کتاب‌هایی که بر اساس موازین ایران در کشور قابل پخش هستند هم کم نیستند. یک جست‌وجوی ساده در اینترنت و سپس نگاه به لیست کتاب‌های نمایشگاه در حوزه سینما می‌تواند حقیقت حاکم بر نمایشگاه تهران را بی‌هیچ حرف و حدیثی توصیف کند. باید پذیرفت که فیلم دیدن و کتاب خواندن شکل متفاوتی پیدا کرده است. دیگر هر کتابی را (با کمی دیر و زود) یا هر فیلمی را (با کیفیت خوب یا بد) می‌شود دانلود کرد. پس دیگر چه دلیلی برای تحمل ازدحام خفقان‌آور نمایشگاه، ساعت‌ها اتلاف وقت برای پیدا کردن جای پارک و خریدن کتاب‌های عجیب و غریب است.

به جای رفتن به نمایشگاه باید راهی دیگر برای وقت‌گذرانی پیدا کرد چون اردیبهشت در تهران فصل باران است.

ذره‌بین

نگاهی به جلد اول «تاریخ فلسفه راتلج» ترجمه حسن مرتضوی

حیات مادی ایده‌ها

امیر احمدی‌آریان
نویسنده و مترجم

کتاب‌های تاریخ فلسفه به زبان فارسی کم ترجمه نشده است؛ از کتاب راسل که اولین نمونه جدی بود بگیر تا کتاب کاپلستون، که علی‌الحساب مهم‌ترین مرجع تاریخ فلسفه به فارسی است. در کنار اینها انواع و اقسام کتاب‌های ریز و درشت در باب تاریخ دوره‌های مختلف فلسفه منتشر شده که بین‌شان کتاب مفید و خوب هم کم نیست. این مجموعه در ظاهر ما را به تاریخ فلسفه‌ای جدید بی‌نیاز می‌کند و حق این است که بگوییم ترجمه آثار دست اول فیلسوفان باید در اولویت کار فیلسوفان قرار گیرد، کمااینکه بسیار هم گفته‌اند و خیلی اثر نکرده است. در مواجهه با جلد نخست کتاب «تاریخ فلسفه راتلج» چه بسا چنین واکنشی نشان دهیم: «باز هم یک تاریخ فلسفه دیگر!» و از کنارش بگذریم. اما شخصاً برای پیشنهاد این کتاب به عنوان پدیده‌ای جدید در زبان فارسی، و نه یک تاریخ فلسفه معمولی دیگر، دو دلیل دارم.

۱ جلد اول کتاب «تاریخ فلسفه راتلج» بیشتر «تاریخ» است تا «فلسفه»، و این نکته‌ای است که نویسندگان تاریخ اندیشه معمولاً از آن غفلت می‌کنند. حداقل در همین جلد نخست، وزن تاریخ به معنای زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و شرایط مادی‌ای که فیلسوفان، و به تبع آنان ایده‌ها، در آن متولد شد بخش عظیمی از کتاب را به خود اختصاص داده است. به جای شرح ایده‌های انتزاعی و تلاش برای جا انداختن مفاهیم فلسفی پیچیده در ذهن خوانندگان، تلاشی که عمدتاً نافرجام می‌ماند، نویسندگان این کتاب تمرکز را بر شرایط تاریخی تولد ایده‌ها گذاشته‌اند، و همین کتاب را فوق‌العاده جذاب و متفاوت از نمونه‌های مشابه می‌کند. در این کتاب جزییات تاریخی یونان باستان جایگاه ویژه‌ای اشغال می‌کند، و نویسندگان برای بررسی هر فیلسوف به چندین متن که با کار او رابطه بینامتنی دارند، و همچنین به شرایط جامعه محل ظهور آن فیلسوف، از ابعاد گوناگون می‌پردازند. به این ترتیب حادثه‌ای که در این کتاب رخ می‌دهد مواجهه خواننده با «حیات مادی ایده‌ها»ست، با بسترهای مادی‌ای که ایده‌ها در آنها متولد می‌شوند و بسط می‌یابند یا می‌میرند.

۲ کتاب یکدست نشده است، مقاله مقاله باقی مانده و همین بدل به نقطه قوت بزرگی برایش شده است. برخلاف کتاب کاپلستون یا کتاب راسل، که هر دو محصول تلاش یک نفر است، این کتاب محصول همکاری گروهی عظیم است و انواع و اقسام آدم‌ها با انواع دغدغه‌های متفاوت و گاه متضاد در نوشتن آن مشارکت کرده‌اند. همین امر موجب ظهور نوعی تنوع رویکرد و تفاوت دیدگاه شده است که سرویراستاران کتاب هوشمندانه از رفع آن و تقلیل متون به زبان و رویکردی واحد سر باز زده‌اند. به این ترتیب انواع و اقسام شیوه‌های نزدیک شدن به فیلسوفان گوناگون در این کتاب موجود است، یکی رابطه فیلسوف با پدران فلسفی خود را برجسته کرده و دیگری رابطه فیلسوف با شرایط سیاسی عصر خویش را، یکی به توضیح کلی ایده‌ها و ارتباطشان با هم پرداخته و دیگری به جزییات دور از چشمی که در فلسفه فیلسوف مورد نظرش یافت می‌شود. در تاریخ فلسفه کاپلستون، که الحق کتابی است عالی، همه فیلسوفان تاریخ با یک زبان و به یک رویکرد به محضر خواننده احضار شده‌اند. کاپلستون هگل را با همان لحن و سبکی توضیح می‌دهد که نیچه و اسپینوزا را، و این امر خواه ناخواه موجب شکلی از هم‌سطح شدن و فراموشی تفاوت‌های بنیادین انواع رویکردهای فلسفی می‌شود. کتاب کاپلستون ممکن است این توهم را به خواننده‌ناآشنا بدهد که تاریخ فلسفه مثل رودی از منشاء آتن جاری شده و با شیبی ثابت و دبی آب یکنواخت به سوی پایان تاریخ در حرکت است. اما کتاب راتلج روایت گسست‌ها و درگیری‌هاست، روایت تفاوت‌ها و تضادهای تاریخ فلسفه، که ما را از مواجهه با آن به مثابه کلیتی یکنواخت و منظومه‌ای متشکل بر حذر می‌دارد.

نشر و نوشتار

خرید کتاب و آیین‌نامه‌ای که منتشر نمی‌شود

یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما

سیدابوالحسن مختاباد
روزنامه‌نگار

۱ آنهایی که تحولات و اخبار حوزه نشر را پیگیری می‌کنند، از میزان اهمیت خرید کتاب آگاهند. هم‌اکنون خرید کتاب از ناشران در دو نهاد تمرکز یافته است؛ اول نهاد کتابخانه‌های عمومی و دوم معاونت فرهنگی وزارت ارشاد، که از قرار اداره کتاب مسوولیت آن را بر عهده دارد. اگر نگاهی به برخی خبرهای خبرگزاری کتاب بیفکنید، گاهگداری با خبرهایی روبه‌رو می‌شوید که فهرست خرید کتاب جلسات مختلف را به شکل پی‌دی‌اف روی سایت قرار می‌دهند که تعداد آن اکنون به رقم ۴۲۰ هم رسیده است. نهاد کتابخانه‌های عمومی هم اما این اندازه هم شفاف نیست و کسی نمی‌داند این کتاب‌ها را چگونه و به چه تعدادی خریداری می‌کنند، به همین دلیل است که گاه می‌بینیم این نهاد دوهزار نسخه از دایره‌المعارفی را خریداری و به کتابخانه‌ها تزریق کرده است که همه اهل فن و کارشناسان بر کیفیت پایین و به قول علمای کتاب، لاله‌زاری بودن آن گواهی می‌دهند. این نکته را هم اضافه کنم که بعد از حذف یارانه کاغذ در سال مبلغی بالغ بر ۷۵ میلیون دلار به وزارت ارشاد اختصاص یافت تا در امور مربوط به کاغذ و نشر و مطبوعات هزینه کند. بخشی از این مبلغ به خرید کتاب اختصاص یافت که در برخی از سال‌ها تا ۲۵ میلیارد تومان هم در این زمینه از سوی کمیته خرید کتاب ارشاد هزینه شد. این درحالی بود که در دولت اصلاحات سالانه سه میلیارد تومان کتاب هم خریداری نمی‌شد.

۲ دو هفته مانده به عید، برنامه کتاب ۴ شبکه چهار را می‌دیدم. مهمان برنامه مدیرکل اداره کتاب بود که در پاسخ به پرسشی که مجری برنامه درباره چرایی عدم انتشار آیین‌نامه خرید کتاب مطرح کرد، پاسخ داد این آیین‌نامه منتشر شده است؛ هم در کتاب هفته و هم در سایت کتاب. نگارنده بعد از این سخنان به جست‌وجو در این زمینه پرداخت و در نهایت از جست‌وجوی خود چیزی به دست نیاورد و نتیجه آن شد که با برخی از دوستان روزنامه‌نگار در خبرگزاری کتاب و نیز نشریه کتاب هفته تماس گرفت و خواستار ارائه نسخه‌ای از آیین‌نامه یادشده شد که با پاسخ منفی روبه‌رو شد و در نهایت از آنها شنید این آیین‌نامه نه در کتاب هفته و نه در سایت خبرگزاری کتاب منتشر نشده است. تنها خبری که نگارنده رویت کرد، مصاحبه آقای دری معاون فرهنگی وزیر بود که در مورخه هفتم دی‌ماه ۸۹ روی خبرگزاری ایرنا قرار گرفت. «آقای دری در این ابلاغیه خواستار تغییرات ویژه مبتنی بر رتبه‌بندی ناشران و همچنین افزایش سقف خرید تعداد کتاب‌های مناسب شده است. بر اساس این ابلاغیه و به منظور کنترل بازار نشر کشور و همچنین حمایت مناسب از ناشران متعهد، سقف خرید کتاب‌های مناسب افزایش چشمگیری خواهد داشت. همچنین براساس شیوه‌نامه جدید موضوعات بیشتری برای خرید کتاب از ناشران در فهرست کمیته خرید لحاظ شده است. دری خاطرنشان کرد: از دیگر اهداف تغییرات در آیین‌نامه، کوتاه کردن فرآیند اداری خرید کتاب و همچنین تسریع در پرداخت وجه به ناشران و نیز کاهش قیمت کتاب است.»

۳ چرا انتشار آیین‌نامه خرید کتاب مهم است؟ و چرا نهادی که تا قبل از سال ۸۴ آیین‌نامه آن در معرض افکار عمومی قرار داشت و اعضای کمیته خرید کتاب آن شناخته‌شده بودند، اکنون که رقم‌هایی چند برابر آن زمان در اختیار آنهاست، از انتشار آیین‌نامه یا اعضای این کمیته خودداری می‌کنند؟ آیا ناشران نباید بدانند چه کسانی و با چه ساز و کاری به خرید کتاب اقدام می‌کنند؟ آیا ناشران و افکار عمومی نباید بدانند منظور از کتاب مناسب چیست؟ و چه کسی تعیین می‌کند چه کتابی مناسب است و چه کتابی نامناسب؟ در دوره قبل از سال ۸۴ در کمیته خرید کتاب نماینده‌ای از سوی مهم‌ترین تشکل نشر کشور (اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران) حضور داشت و ساز و کاری هم برای اعتراض پیش‌بینی شده بود، یعنی اگر ناشری به عدم خرید کتابش و نگنجیدن آن در فهرست خرید کتاب معترض بود، می‌توانست انتقاد و اعتراض کند و ادله کمیته خرید کتاب را هم بشنود. اما در ساز و کار جدید مشخص نیست آیا از طرف ناشران نماینده‌ای وجود دارد و اگر آری، ساز و کار انتخابش چگونه بوده است؟ به نظر می‌رسد با توجه به سخنان آقای دری پسندیده است آیین‌نامه در اختیار اهل قلم و ناشران قرار گیرد تا با نقد و بررسی آن به بهبود آن مدد برسانند و البته اسبابی شود تا اداره کتاب از این شیوه‌های نهان‌روشانه دست بردارد.

ویترین

درباره دشمن مردم نوشته آرتور میلر

نمایشنامه‌ای با دو نویسنده

آرتور میلر در این نمایشنامه سراغ یکی از مشهورترین آثار هنریک ایبسن رفته است. در واقع نمایشنامه دشمن مردم نوشته هنریک ایبسن درامی است در پنج پرده که در سال ۱۸۸۲ نوشته شده است. دشمن مردم یکی از محبوب‌ترین و مشهورترین نمایشنامه‌های ایبسن است که داستان آن در یکی از شهرهای ساحل جنوب نروژ می‌گذرد. دکتر توماس استوکمان به همراه همسرش کاترین و دختر بزرگش پیترا و دو پسرش ایلیف و مورتن در شهری زندگی می‌کنند که همه درآمدش از حمام‌های طبی و طبیعی است. دکتر استوکمان سال‌ها دور از این شهر زیسته و حالا با ایده این حمام‌های شفابخش کار و کاسبی را در این شهر سکه کرده است. اما او در میان مجموعه‌ای از جبرها گرفتار می‌شود. او می‌خواهد پرچمدار اصلاحات در شهر باشد و می‌خواهد اصلاحات را از حمام‌ها شروع کند. همه شهر از او حمایت می‌کنند. او قاطعانه در برابر شهردار می‌ایستد و حتی او را تهدید می‌کند. شهردار نگران عواقب اعلام این خبر و هزینه‌های بالای اصلاح حمام‌هاست. و حالا میلر این قصه را دستمایه یک نمایشنامه از منظر خودش کرده است. آرتور میلر درباره این اقتباس گفته است: «واژه اقتباس برای من مفهوم ناخوشایندی دارد. ظاهراً به این معنی است که نویسنده‌ای خطر جابه‌جا کردن ساختار کاری را بپذیرد یا بدتر از آن عناصری را بدون اجازه نویسنده اصلی حذف کند یا تغییر بدهد. بیشتر اوقات اقتباس زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده‌ای توان خلق اثری را ندارد یا بهانه‌ای است برای ننوشتن. از آنجایی که من هنوز گرفتار چنین مشخصه‌ای نشده‌ام، فکر می‌کنم باید در مورد اینکه چه چیز باعث شده روی نمایشنامه دشمن مردم کار کنم و چرا این کار را کردم، توضیح بدهم. ایبسن دارای ویژگی خاصی است که کمتر نویسنده جدی‌ای می‌تواند آن را نادیده بگیرد... او عصاره کاملی از توانایی و مقاومت و دارای اعتقادی تمام و کمال است که سعی بر این دارد اینها را بگوید و می‌خواهد تماشاگر نیز آنها را بشنود. در سال‌های اخیر اجراهایی که از آثار ایبسن انجام می‌شد چهره او را کمی مخدوش کرده بود که این موضوع می‌توانست لطماتی را به تئاتر وارد کند. از این رو من تصمیم گرفتم روی دشمن مردم کار کنم زیرا همیشه علاقه شخصی داشتم که نشان بدهم آثار ایبسن واقعاً شایسته تئاتر امروز ما هستند، قدیمی نیستند و کسانی که او را محکوم می‌کنند، در اصل تئاتر و همه نمایشنامه‌نویسان را محکوم می‌کنند و با این کارشان در مسیر بی‌مقصد ابتذال و هدر دادن استعدادهای نمایشی‌مان افتاده‌اند. همچنین امیدوار بودم بتوانم از این ایده که نمایشنامه باید با ذهن و دلش فکر کند حمایت کنم.»

مترجمان: فاطمه خسروی- غلامحسین دولت‌آبادی
نشر افراز